

شکل‌گیری هویت ایلی عشیره‌ای سرزمین پهلویان (قرون ۷ و ۸ ه.ق)

طیب طاهری^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۲۴

چکیده

سرزمین پهلویان یا ماد کبیر، بر اساس گزارشات اولیه از منابع تاریخی، دارای مردمانی به اسم گوران با قبایل و طبقات مختلف اجتماعی بوده است. کرپن‌ها یا مغان مادی سه خاندان «اوسج»، «کوی» و «بندو» بوده‌اند. مازنجانی، بابونی، برزیکانی، عنازیه، عیشانیه، شاذنجانی... نام قبایل موجود در گوران در قرون سوم و چهارم هجری است. عده‌ی کثیری از مردمان گوران در همین قرون به نواحی آناتولی و همچنین به بغداد کوچ داده می‌شوند که بعدها به دیملی (زازا) و فیلی اشتهاار پیدا می‌کنند. در قرون هفتم و هشتم نام‌های جدیدی در منابع تاریخی ثبت می‌گردد که حاکی از تغییر دموگرافی مردم گوران است. به عبارت دیگر تا قرن هشتم شاهد استقلال ایلاتی از پیکره‌ی گوران خواهیم بود که می‌توانیم به: زنگنه، هورامی، لک، کلهر، فیلی و ایلامی، گروسی، اردلان، کلیایی در این سرزمین اشاره کنیم. هر کدام از این ایلات و قبایل دارای استقلال می‌گردند و حتی برخی به علت گستردگی جمعیت به کنفدراسیون ایلی هم تبدیل می‌شوند.

کلیدواژه: گوران، پهلویان، زنگنه، لک، کلهر، ایلامی و فیلی، هورامی، دیملی.

Formation of tribal identity of the Pahlavi land (7th and 8th centuries AH)

Tayeb Taheri¹

Recive data: 2021/03/29

Accepte data: 2021/06/14

Abstract

According to initial records from historical sources indicate that in the land of the Pahlavis or the Great Medes, there was people named Guran with different tribes and social classes. The Karpans or Moghans of Medes had three families: "Osaj", "Koi" and "Bando". Tribes such as Mazanjani, Babuni, Barzikani, Anazieh, Aishaniyeh, Shazanjani... are the names of the tribes of Guran in the third and fourth centuries AH. Many Gurani people during same time migrated to Anatolia, later known as Dimli (Zaza) and to Baghdad later known as Faili. In the seventh and eighth centuries AH, new names are recorded in the historical sources which show the change in the demography of the people of Guran. In other words, until the eighth century AH, we observe the name of many tribes whom split from the body of Guran such as: Zanganeh, Horami, Lak, Kalhor, Faili and Elami, Garussi, Ardalani, Kuliyaee. All these tribes and clans later become independent tribes, some tribes due to their large population combined together and established a tribal confederation.

Keyword: Guran, Pahlavian, Zangeneh, Lak, Kalhor, Elami and Faili, Hawrami, Dimli.

1- Author and Researcher. tayebtaheri@yahoo.com

مقدمه

در این مقاله سعی می‌گردد تا فقط به چهارچوب کلی شکل‌گیری استقلال ایلات تازه نام در قرون هفت و هشت هجری اشاره شود و پرداختن به هر مبحث از مباحث مطرح شده را به حوصله‌ای دیگر واگذار خواهیم کرد.

در منابع اولیه، قبایل و طوایف ماد کبیر یا سرزمین پهلویان مورد نظر خاندان‌های کرپن «اوسج»، «کوی» و «بندو» بوده است. هر چند در این سرزمین همیشه ملوک الطوایفی باب بوده و تکثر ایلات را در زمان‌های مختلف شاهد بوده‌ایم، اما جملگی در یک بافت و سرزمین مشخص تعریف شده‌اند. بعدها این قبایل و طوایف در صدر اسلام به قبایل بزرگی همچون: بازنجان، شوهجان، شادنجان، نشاوره، بوذیکان، لریه، جورقان، جابارقه، شاذنجان، مازنجانی، بابونی، برزیکانی، عیشانی، بنی‌عناز... تغییر نام می‌دهند. (مسعودی، ۱۳۹۱: ۶۳) ابن حوقل از کردهای ساکن حدود اصفهان یاد می‌کند که از قبیله‌ی مازنجان می‌باشند و گفته که شماره‌ی کردهای مقیم فارس افزون بر پانصد هزار خانه مویی است. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۳۵) همچنین بلاذری وقتی که از روستاهای اطراف اصفهان صحبت به میان می‌آورد خاطر نشان می‌سازد که مردم این روستاها کرد و از خرم‌دینان هستند. (بلاذری، ۱۳۴۶: ۵۰) محمد تقی بهار نیز در حاشیه‌ی تاریخ سیستان آورده که زم و یا رم بازنجان در قالب کتب مسالک و ممالک ذکر شده و اصطخری و یاقوت آنرا رم ضبط کرده‌اند. (تاریخ سیستان، ۲۲۷) که ابن حوقل این قبیله را مازنجان آورده است و گفته مردم مازنجان از اعمال اصفهان مجاور زم جیلویه‌اند (کوه گیلویه) و از «زم شهریاری» به شمار می‌آیند و از اینان هر کس که در اعمال فارس ساکن است املاک و قرای بسیار و پر نعمت دارد. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۳۹) نام قبایل و طوایف این محال را اینچنین نقل کرده است: کرمانیه، رامانیه، مدین، طایفه محمدبن بشر، بقیلیه، بندازمهریه، طایفه محمدبن اسحق، صباحیه، اسحاقیه، اذرکائیه، سهرکیه، طمادهنیه، زیادیه، شهرویه، بنداذقیه، خسرویه، زنجیه، صفریه، شهیاریه، مهرکیه، مبارکیه، استامهریه، شاهویه، فراتیه، سلموتیه، صیریه، آزاددختیه، مطلبیه، معالیه، لاریه، برازدختیه، شاهکانیه و جلیلیه. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۴۰) اصطخری نیز در مورد کردهای فارس اینچنین آورده: و آن چهار سرزمین است و زموم به معنی محال کردها باشد و از جمله آن‌ها؛ زم حسن بن جیلویه که بازنجان نام دارد و فاصله‌اش تا شیراز چهارده فرسخ است و زم اردام بن جواناه که فاصله‌اش تا شیراز بیست و شش فرسخ است و زم قاسم ابن شهر براز که

کوربان نام دارد و فاصله‌اش تا شیراز پنجاه فرسخ است و زم حسن بن صالح که سوران نام دارد و فاصله‌اش تا شیراز هفت فرسخ است. (اصطخری، ۱۳۴۰: ۴۴)

در قرون هفتم و هشتم قبایل و ایلات پهلویان که به لر کوچک اشتهار داشته توسط حمدالله مستوفی اینچنین گزارش شده است: سیوانی، جنگروی، اوتری، کوشکی، لنبکی، روزبهانی، ساکی، شادلوی، داودی، عباسی، محمدکاری، سلبوری، کارند، رزجنگروی، فضلوی، شونندی، الانی، کاهکاهی، ورخوارکی، دری، ویراوند، مانکره، واری، امارکی، ابوالعباسی، علی ممایی، کیجای، خودکی، مدرئی. (مستوفی، ۱۳۳۹: ۵۴۹) نطنزی نیز طوایف لر کوچک را اینچنین آورده: روزبهانی، فضلوی، داودعباسی، ایازکی، عبدالملکی، ابوالعباسی، سلوزی، جنکروی، لک، هسته، کوشکی، کارند، سنوبدی، الانی، زخوارکی، براوند، زنگنه، مانکره‌یی، رازی، سلکی، ساکی، جودکی. (نطنزی، ۱۳۳۶: ۵۳)

بافت فکری فرهنگی و زبانی مردمان پهلویان که بر اساس گواهی منابع تاریخی به گوران اشتهار داشته‌اند تا قرن هفتم تقریباً یکدست و یکنواخت بوده است. اما در قرن هفتم به بعد به علت حمله‌ی مغول و ضرورت ایجاد ساختارهایی منسجم جمعیتی... مردم را در نظام ایلیاتی و عشایری واحدتری نسبت به قبل می‌کشاند. با ایجاد فدراسیون‌هایی بر ساختارهای اولیه سعی می‌کند تا بتواند استقلال عشیره‌ای خود را بهتر حفظ کند، در نتیجه منطقه‌ی مذکور، ایلات: زنگنه، لک، کلهر، هورامانی، یارسان، ایلامی و فیلی را در این قرون به خود می‌بیند.

در قرن هفتم و هشتم هجری برای اولین بار نام‌های متفاوتی در منابع تاریخی می‌توانیم مشاهده کنیم که نشان از تغییر در بافت ایلی- فرهنگی- زبانی این مردم به شکل مشخص دارد. همچون مردمان لک که معین الدین نطنزی در منتخب التواریخ به آن اشاره می‌کند، و یا به دست گرفتن حکومتی محلی در مناطق جنوب غربی کرمانشاه توسط ذوالفقار خان کلهر. همچنین پس از حسین خان فیلی واژه‌ی فیلی هم بر مردمان ایلام و نواحی جنوبی آن تا بغداد تثبیت می‌گردد. و یا واژه‌ی هورامی که اولین بار در کلام‌های یارسان قرن هفتم و هشتم و همچنین کتاب ظفرنامه اثر شرف الدین علی یزدی از آن نام برده می‌شود. این ایلات بزرگ همان مردمانی هستند که به قول مقدسی با همان زبان واتم واتو صحبت می‌کرده‌اند (مقدسی، ۱۳۸۵: ۵۹۵) که بنا به دلایل ذکر شده تغییراتی در شیوه‌ی تکلم‌شان شکل داده می‌شود. این ایلات از بار ماهیت فکری، زبانی و فرهنگی به شاخه‌های مستقلی تبدیل می‌گردند؛ اما با اینکه این پنج شق در گذر زمان از هم منفک می‌گردند و تقریباً دارای استقلال می‌شوند اما باز زبان ادبی و رسمی آنها همان

ادبیات سابق پهلوی یا گورانی است و بزرگان و شاعران در اعصار مختلف بر اساس همان ادبیات قدیم به هنروری مشغول بوده‌اند که نمونه‌ی این شاعران را از چهار گوشه‌ی این منطقه (بلادالفهلویین) می‌توانیم نام ببریم که تا همین چند سال متأخر زبان ادبی‌شان زبان گورانی بوده است. لیدی شل به سال ۱۸۵۶ در سفرش به ایران در خصوص یکی بودن ایلات لک و کلهر با گوران در چند جای از کتابش گزارش کرده است. او وقتی که از لک‌های اطراف فارس و کرمانشاه صحبت می‌کند آنها را گورانی خطاب می‌کند (لیدی شل، ۴۰۱/۳۹۸) و در صفحه ۷۲۷ آورده: ایالت کرمانشاه در ارتش ایران بسیار معروف بوده است و هنگ‌هایی از دو قبیله‌ی لک با نام گوران و کلهر داشتند که پیشتر توسط راولینسون مورد اشاره قرار گرفته‌اند.^۱

گوران‌های قرن هفتم و هشتم به مناطق دیگر همچون کرکوک و موصل مهاجرت می‌کنند؛ زنگنه‌های منطقه‌ی پهلویان به کرکوک و دشت شهرزور مهاجرت می‌کنند؛ باجلان‌ها به خانقین و کرکوک مهاجرت می‌کنند؛ جموور به خانقین و کرکوک مهاجرت می‌کنند؛ زندها و مافی‌ها به شیراز و قزوین مهاجرت می‌کنند؛ لک‌های جلالوند به شمال ایران و کلاردشت مهاجرت می‌کنند؛ و بعدها اتحادیه‌های ایلی جدید به وجود می‌آید همچون: سنجایی‌ها، کلیایی، چرداولی، گروسی، خزلی. همچنین شبک از دیملی‌ها و کاکه‌بی‌ها و باجلان‌ها و بکتاشیه‌ها تشکیل بافت جمعیتی مشخص - مصادف با جنگ چالدران - می‌دهند. اردلان‌ها نیز با اینکه گوران بوده و یارسانی بودن آنها را گواهی داده‌اند، اما از این بافت (گوران) جدا می‌شوند و ابتدا در زمان هلوخان به خاطر به دست آوردن شرایط مطلوب سیاسی در مناسبات قدرت صفوی به تشیع روی می‌آورند و پس از چند قرن رفته رفته در سورانی استحاله می‌گردند.

تمام این ایلات و عشایر دارای خاستگاه مشترک و از منطقه پهلویان بوده‌اند، اما بنا به دلایلی از بار زبانی و دینی دگرگون می‌شوند. به عنوان مثال جمورها و باجلان‌ها از ایل لک بوده که به نواحی فیلی عراق کوچیده‌اند، اما هم اکنون سنی مذهب هستند؛ با این تفاوت که از بار زبانی دچار دگر دیسی نشده‌اند و می‌رود تا در سال‌های متأخر در فرهنگ غالب فرو برود. بدلیسی نیز آورده: حکمرانان برادوست اهل ایل گوران بودند یا شاید از اولادان حلاج بدر بوده باشند. هنگامی که شرف خان درباره‌ی ایرانی‌ها می‌نویسد، او معتقد است کردهای سیاه منصور، چگینی و زنگنه اهل لرستان می‌باشند، و تأکید کرده که زنگنه‌ها اهل گوران و اردلان می‌باشند.» (بدلیسی، ۱۳۴۳: ۲۹۶) توضیح جالب توجه این است که

۱-Glimpses of life and manners in Persia. Lady Sheil. London: John Murray, Albermarle Street 1856. 398/ 401/ 727.

شاهوردیخان حاکم لرستان شمالی سعی می‌کرده خرم آباد را تحت حکومت خود درآورد. آنها را به عنوان «گروهی از ایلی گوران» می‌نامد و دلیلش این است که ایلی گوران در زمان حسن بدر در لرستان شمالی به وجود آمدند. در سال ۱۹۰۶ ا.م. لهجه‌های گورانی (اجداد زبان قدیمی مادها) را بررسی کرد، اما سه سال بعد او لهجه‌های گورانی و زازا را به عنوان لهجه‌های مرکزی معرفی نمود.^۱

هورامی، زنگنه، اردلان، لک، کلهر، کلیایی، گروسی، چرداولی

گورانی - هورامی

تشت آراء در بین برخی از صاحب نظران و نویسندگان مبنی بر نامگذاری این گویش به هورامی و یا گورانی هنوز رنگ نباخته و اغلب در برخی از محافل در این خصوص به بحث و تبادل نظر می‌پردازند. واقعیت امر این است که هر دو واژه برای نامگذاری زیباست و هر دو دارای پیشینه و سند است، اما تو گویی تاریخ واژه‌ی هورامان را بیشتر برای موقعیت جغرافیایی خاصی تعریف کرده است، که هم اکنون نیز آن جغرافیا متمایز می‌نمایند، و واژه‌ی گوران برای جغرافیای گسترده‌تری که هم ادبیات، هم زبان و هم فرهنگ مربوط به کل منطقه پهلویان از جنوب مکرران تا شمال خوزستان که هورامان نیز جزو آن می‌باشد بوده است. هر چند برخی این دو را جدا از هم فرض می‌کنند و یا برخی دیگر همسان و یا مشابه، اما واقعیت امر این است که این دو در اصل یکی بوده، اما بنا به دلایلی که به آن‌ها می‌پردازیم در برخی از موارد رنگ و بوی متفاوت به خود می‌گیرند.

گوران تا قرن هفتم به تمام مردمان منطقه‌ی پهلویان که دارای خصایص خاص مردم شناسانه از بار فرهنگی، اعتقادی و زبانی بوده اطلاق می‌شده که در برگیرنده‌ی کلیت یک قوم بوده است؛ هر چند در میان این قوم، قبایل و ایلات و طبقات مختلف اجتماعی و با عناوین متفاوت وجود داشته است؛ اما از قرن هفتم به بعد واژه‌ی گوران را در متون کلامی و همچنین تاریخ به شکل اخص‌تری مشاهده می‌کنیم که تعریف آن متفاوت‌تر نسبت به قبل می‌نمایند.

هجرت فرزندان باباعلی همدانی یعنی شیخ عیسی و شیخ موسی از نواحی جنوبی پهلویان به نواحی شمالی پهلویان و استقرار آنها در دشت شهرورز و به شکل مشخص‌تری برزنج در قرن ششم هجری سبب می‌گردد تا در این مقطع تاریخی این ناحیه - یعنی شهرورز - از اهمیت بیشتری برخوردار گردد. (سرانجام،

۱- گوران، مینورسکی ولادیمیر ترجمه سما سلطانی مجله مهاباد شماره ۱۷۶-۱۷۵ سال ۱۳۹۴

دوره برزنجه) این هجرت -سوی باطنی موضوع- چند نکته را محرز می‌سازد، اینکه زبان جغرافیایی پهلویان شمالی با پهلویان جنوبی یکی بوده و مردم به راحتی توانسته‌اند با هم ارتباط برقرار کنند. دومین دلیل برای انتخاب برزنجه توسط شیخ عیسی و شیخ موسی برای زندگی، آسایش فکری و روانی اینان در این منطقه بوده است؛ چراکه باباعلی همدانی شیعه اثنی عشری بوده و به تبع شیخ موسی و شیخ عیسی نیز شیعه بوده‌اند، در نتیجه حضور در منطقه‌ای که تحت نفوذ یارسانی بوده برای ایشان راحت و خوشایند بوده است. زیرا پهلویان شمالی به واسطه‌ی شخصیت‌هایی همچون: باباسرهنگ، باباجلیل و باباناووس به تفکر یاری‌گرایش پیدا کرده بوده‌اند.

تا این زمان نامی از هورامان در هیچ منبع تاریخی ذکر نشده است، هر چند واژه‌ی اورامن و یا اورامنان در منابع آمده است، اما واقعیت امر این است که این واژه نام یک لحن موسیقایی بوده و وجه تسمیه منطقه‌ای نبوده است. ناگفته نماند که این لحن و یا مقام اورامنی مختص به سرزمین پهلویان بوده است و توسط مورخینی همچون نجم الدین رازی، نجم الدین ابوالرجاء قمی... گزارش شده است.

پس از هجرت سلطان اسحاق از برزنجه به منطقه‌ای موسوم به پردیور در نزدیکی شهر پاوه واژه‌ی هورامان در کلام‌های یارسان رسمیت پیدا می‌کند و برای نخستین بار این واژه کاربردی می‌گردد. سپس شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه اشاره به اورامان و مردم گبری که در این نواحی زندگی می‌کنند کرده است. گواهی ظفرنامه از چند باب دارای اهمیت است: یکی اینکه اولین سند تاریخی است که واژه‌ی اورامان را در خود انعکاس داده است. دوم اینکه وجود یارسان‌ها را در این بین گواهی کرده و آنها را [گبر] خوانده است. سوم پس از اینکه گزارش اورامان و [گبر]‌های این منطقه را می‌دهد به کردستان اشاره می‌کند، تو گویی مرزی را بین اورامان با کردستان قائل شده باشد این دو ناحیه را با هم تفکیک کرده است. علی یزدی در مبحث گفتار در تاخت فرمودن صاحب قران مظفر لوا حشم سارق ترکمان اینچنین آورده: ترکمانان مغرور چون صدمه لشکر منصور شمه‌ای مشاهده نمودند، همان شب غره ماه مبارک رمضان هرچه داشتند و از کوه اورمان و عقبه‌ها گذشته روی عجز به گریز نهادند... در عقب گریختگان به تعجیل هر چه تمام‌تر براند و به ایشان رسیده، بسیاری را به قتل آوردند... در آن حدود حصار دیگری بود که جماعتی گبران بی دین در آنجا جمع شده بودند، حضرت صاحبقران به تسخیر و تخریب آن اشارت فرمود... محمد سلطان را فرمان داد که متوجه دربند کردستان شود و جماعت قطاع الطریق را که در آن نواحی دست بی باکی به ایدای مسلمانان بر گشاده‌اند از پای در آورد و به کلی

مستأصل گرداند. (یزدی، ۵۰۹: ۱۳۸۷) هر چند در نسخه چاپ سنگی این کتاب واژه‌ی اوزمان آمده است اما به قطع می‌توان آنرا اشتباه دانست و واژه‌ی اورمان را صحیح دانست. (یزدی، ۶۲۷: ۱۸۸۷)

سلطان اسحاق برزنجی‌ای در اول نوروز روز جمعه ۶۲۲/۱/۱ خورشیدی مصادف با تاریخ ۶۴۰/۹/۲۰ قمری و ۱۲۴۳/۳/۲۲ میلادی در برزنجه متولد می‌گردد.^۱ سلطان اسحاق دارای یاران: هفتن، هفتوانه، هفت یار قولتاس، هفت خلیفه، هفت یاساول، هفت هفت، هفت سردار، هفت پیشکار، چهل تن، چهل-تان، شصت و شش غلام، نودونه پیر، هفتاد و دو پیر، هزار و یک میرد، هزار و ششصد میرد، بیون بیون‌ها بوده است. در این قرون (هفتم و هشتم هجری) هورامان به باشکوه‌ترین موقعیت فکری- فرهنگی خود می‌رسد، به گونه‌ای که محلی می‌گردد برای آمد و رفت بزرگان از سراسر دنیا. این منطقه به خاطر صعب‌العبور بودن و بر سر راه مهاجر نبودن، کمتر دستخوش تحریف و تهاجم قرار گرفته، پس کل شیوه‌ی فکری خود را تا مدت‌ها حفظ کرده و زمینه‌ای بوده برای ایجاد انقلابات فکری؛ که مهمترین رویداد فکری شکل گرفته در آن که صورت تکامل یافته و نوین و آخرین داده‌ی ذهنی آن نیز بوده، یاری و بحث یارسان است. با ظهور «سلطان اسحاق برزنجی‌ای» یارسان جلوه‌ای دیگر به خود می‌گیرد. بر اساس شواهد تاریخی و متون یارسان... کمتر کسی از خواص و اندیشمندان و کبار منطقه بوده که به این بینش‌گرایی پیدا نکرده باشد. سلطان اسحاق با جذب نحل‌ها و طریقی همچون: علویان، نصیری، دروزیه، حروفیه... گسترده‌گی بافت جمعیتی و فرهنگی گوران‌ها را در یک تعریف جدید ارائه می‌دهد، که در این مقطع زمانی واژه‌ی گوران دارای شکل و شمایل متفاوت نسبت به قبل می‌گردد. از این مقطع تاریخی واژه‌ی گوران بر یارسان برچسب می‌شود و به گونه‌ای توهین آمیز گوران را متبادر از گبر دانسته- اند، زیرا تنها یارسان بوده که بر زبان، ادبیات، فرهنگ و تمامیت ماد کبیر اهتمام می‌ورزد و بر آن پافشاری می‌کند.

آنجا که یکی از ملاحای جاف اهل تسنن به اسم عابدین جاف به یارسان گرایش پیدا می‌کند و سلطان اسحاق را این چنین مورد خطاب قرار می‌دهد: «من نه و کوردم تو نه و گوران». (سرانجام، دوره خزانه) هر چند نمی‌توان به ضرس قاطع گفت که خطاب قرار دادن سلطان اسحاق به عنوان یک گوران به خاطر زبان وی بوده یا داشتن دینی غیر از اسلام؟! اما می‌توان خاطر نشان ساخت که تفاوتی بین کرد و گوران

۱- به جهت تحقیقات تکمیلی محاسبه سالروز تولد سلطان اسحاق به کتاب تاریخ و فلسفه سرانجام بخش سادات برزنجی و شرح حال ایشان رجوع شود.

هست. خاصه اینکه هورامان بنا بر روایت تا قرن هشتم هجری از قبول تمام و کمال اسلام سر باز زده است، و اولین نماز جماعتی که در آن شکل داده می‌شود توسط مولانا گشایش بوده است. گفته می‌شود که مردم هورامان در آن زمان از آگاهان خود می‌پرسیدند: «قرونی قه‌دیما یام مارفته‌و پیر شالیار» که دانایان در پاسخ می‌گفتند: «مارفته‌و پیرشالیار قه‌دیما قرونی هیزیکه گوشایشه کوره ناوهرده‌نش»^۱.

این تغییر بافت در جمعیت، فرهنگ و باور در زمان شاه ویسقلی به اوج خود می‌رسد و این بار شاه ویسقلی با نفوذ در علویان آناتولی بار دیگر هم‌تباری، هم‌زبانی، باور و فرهنگ مشترک با زازاها و علویان آناتولی را خاطر نشان می‌سازد و آن باعث قرابت مجدد این هم‌تباران با یکدیگر می‌گردد. پس از پرده گرفتن شاه ویسقلی در اوایل قرن دهم و دامن‌های نفوذ اسلام در منطقه، مردم تحت تأثیر فرهنگ غالب، و همچنین رازورانه بودن بینش یارسان و پیچیدگی آن - که آن را در نهایت قاطعیت قرار می‌دهد - به اسلام گرایش پیدا می‌کنند. این امر متأسفانه نومسلمانان را بر آن می‌دارد تا تحت حمایت مذهب حاکم، ایجاد تنش کنند. بحث ارتداد و تفتیش عقیده نیز باعث می‌گردد تا موج عظیمی از یارسانیان، هورامان را ترک گفته و به نواحی دیگر کوچ کنند. به عبارت دیگر یارسان‌های هورامان به سمت نواحی دوردست‌تر همچون صحنه و همدان و تهران کوچ می‌کنند و از سمت دشت شهرزور نیز بیرون رانده می‌شوند و تا جبل‌الحمزین که حد واسط بین اعراب و کردها هستند دفع می‌گردند.

زنگنه

خاستگاه این ایل پهلای، کرمانشاه و شمال استان لرستان کنونی، و زبان اولیه‌ای که بدان تکلم می‌کرده گورانی بوده است. برخی معتقداند که مهاجرت این ایل پس از حمله‌ی مغول شکل می‌گیرد که از صحرای قراباغ در شمال آذربایجان کوچیده‌اند؛ و برخی از منابع نیز گواهی می‌دهند مهاجرت زنگنه همزمان با تشکیل دولت صفوی توسط شاه اسماعیل اول بوده است؛ در حالی که این نظریه‌ها مقرون به صحت نیست و زنگنه از جمله ایلات اصیل گوران بوده که شاید بتوان شاخه بازنجان یا همان مازنجان ابن حوقل را برای آنها در نظر گرفت. منتخب التواریخ اولین منبعی است که به شکل رسمی از ایل زنگنه صحبت به میان آورده و آن را جزو قلمرو اتابکان لر به حساب می‌آورد. (نطنزی، ۱۴۰: ۱۳۳۶) بدلیسی نیز در

۱- کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، رشید یاسمی، تهران کتابخانه سقراط، ص ۱۲۱. تاریخ مردوخ، شیخ محمد مردوخ کردستانی، ص ۱۳۵. میژووی هورامان، محمد امین هورامانی، تهران انتشارات بلخ ۱۳۸۵ ص ۵۵۹.

تقسیم‌بندی شعبات کرد، ایل زنگنه را همراه با گوران معرفی کرده است. (بدلیسی،) بارون دوبد واژه زنگنه را منشعب از واژه (تریگنه) که واژه‌ای روسی و به معنای کولی است می‌داند و می‌نویسد: زنگنه‌ها اکنون یکی از طوایف بسیار شریف کرد کرمانشاه به شمار می‌روند که اصوات نامان مشابه کلمه تریگنه روسی به معنی کولی است. (دوبد، ۱۳۷۱: ۳۱۱) واژه «زنگه» در کردی به معنی زنده است و بر این اساس نلدکه مورخ آلمانی می‌نویسد که نمی‌داند اصل صحیح این کلمه در پهلوی زنده است یا زنگنه. (نلدکه، ص ۲۵) و شاید بتوان گفت که نام اصلی زنگنه در اصل زنگه - زنه بوده باشد که زنگه همان پسر شاوران می‌باشد و زنه در کردی به معنای زنده است. بنابراین زنگه - زنه یعنی زنگه (پسر شاوران) زنده یا جاوید است (افشار سیستانی، ۱۳۷۱: ۱۲۱۸)

لک

واژه‌ی لک برای اولین بار توسط معین‌الدین نظنزی در قرن هشتم برای بخشی از مردمان لر به کار برده می‌شود، در حالی که واقعیت امر این است که این مردم همان جورقان-گوران هستند که شرح آن گذشت، اما مورخین گذشته به شکلی کلی مردمان لر بزرگ و لر کوچک را در یک مجموعه معرفی نموده‌اند که در تقسیمات سیاسی استان نیز همین ذهنیت اعمال شده تا اغلب و حتی خود مردم لک دچار این شبهه شوند که لر می‌باشند.

برای واژه‌ی لک معنای صد هزار در نظر گرفته شده است. البته در صحاح الفرس به معنای مردم رعنا آمده است و در لغت فرس رنگ سرخ می‌باشد. بر اساس اسناد روایی و آنچه که در ظاهر دارای اصالت است سر منشأ لک را به دلفان می‌رسانند. دلفان دو پسر داشته به نام سرایی و دلفان. از سرایی خدر و هیجالی به وجود می‌آیند که خدر جد طوایف سلسله است و هیجالی پدر بیران و باجول. شخص دلفان بر اساس متون کلامی یارسان و همچنین آثار تاریخی و شواهد و قراین موجود فرهنگی - اعتقادی مردمان لک، یارسان بوده است که اخلاف وی در مقاطعی از زمان بنا به دلایلی به شیعه‌گری روی می‌آورند. لک در ابتدا یک ایل بوده است، اما بعدها تحت یک کنفدراسیون ایلی تعریف پیدا می‌کند. پرداختن به این کنفدراسیون خود کتابی و یا مقاله‌ای مفصل است که به حوصله‌ای دیگر خواهیم گذاشت.

کلهر

بزرگترین ایل پهلویان و دومین ایل بزرگ ایران است. گفته می‌شود (راولینسون) مسکن اولیه‌ی ایل کلهر در شهر کالج در بین‌النهرین بوده است که بعدها به دامنه‌های شاهو و قلعه پلنگان کوچ می‌کنند و نواحی غربی کرمانشاه را تحت تملک خود در می‌آورند. ایندودور خاراکسی مخصوصاً از این شهر به نام chala سخن رانده و به نظر می‌رسد اشاره‌ی امپراطور هراکلیتوس به kalachas مربوط به همین شهر باشد. پس از آنکه آشوری‌ها در قرن سوم میلادی تشکیلات نسطوری را در این محل تأسیس کردند، سریانی‌ها نیز یک مطران در اینجا برقرار کرده و این شهر را کالج، حلح و حلوان نامیدند ولی ایرانیان و اعراب فقط با اسم حلوان آشنا می‌باشند. مؤلفان قدیم‌تر آنرا (حلوان) سلونیا Celonae می‌خواندند. خشایار شاه در اینجا بود که بیوتیان‌ها Bacotians را اسکان داد. بنا به گفته ماسون ویرانه‌های وسیع شهری باستانی در همسایگی شهر امروزی وجود دارد. (خاراکسی، ۱۳۸۱:۲۲) اما در مورد این مطلب که این شهر تبعیدگاه یهودیان ساماریه بوده اسنادی موجود است که می‌توان به نوشته‌های استرابون اشاره کنیم. ایشان آورده: نواحی واقع در امتداد دامنه‌های زاگروس گاهی جزو قلمرو ماد و زمانی جزئی از آشور محسوب می‌شده است. بنابراین با توجه به این مطلب می‌توانیم تسلط شامانصر، پادشاه آشور، بر شهرهای ماد را توضیح دهیم. بعضی از اعراب مسیحی در نوشته‌های خود شهر حلح تبعیدگاه یهودیان را به حلوان ترجمه کرده‌اند. در این صورت شاید بتوان کلهرها را به عنوان اعقاب آن‌ها در نظر گرفت. (راولینسون، ۱۳۶۲:۲۱) راولینسون درباره‌ی قدمت و موقعیت ایل کلهر می‌گوید: «کلهرها اگر قدیمی‌ترین ایل کردستان نباشند، به عنوان یکی از طوایف قدیمی منطقه شناخته شده‌اند». ریشه و معنی لفظ کلهر با فتح کاف و ضم هاء از دو بخش «کل» و «هور» یا «هُر» تشکیل شده است. این کلمه با تلفظ‌های متعدد در منابع آمده است، از قبیل کلهور، کلهر و کلیر. از همه آن‌ها یک معنی به ذهن متبادر می‌شود: کل به معنای آهوی کوهی نر، و از خصوصیات آهوی کوهستان، همانا بی باکی، جست و خیز فراوان است؛ و قسمت دوم کلمه، هور یا هُر می‌باشد که در واژه‌نامه‌ها به معنای خورشید و آفتاب آمده است. میزا خانلر خان اعتصام الملك کلهرها را با هویت لرتبیت کرده و آورده: «محمد حسن خان سرتیپ، حاکم کلهر در آن ایام از کرمانشاهان مرخص و روانه به محال خود گردید. بعد از ورود او بر ایل و الوار کلهر خبر رسید...» (خانلرخان، ۱۳۵۱:۷۱) آکویف در مورد طوایف کرمانشاه از قول پژوهشگرانی نقل کرده که گوران‌ها (به معنی همه طوایف کرمانشاه) اصالت لری دارند و در مورد کلهرها چنین می‌نویسد: «پس از گذشت نیم سده، دکتر فریچ -

خاورشناس آلمانی « کلهرها- لرها » را یکی کرد. (آکوف، ۹۲: ۱۳۷۶) بارون دوبد نیز در سفرنامه‌اش ایل کلهر را جزو طوایف پشتکوه آورده و می‌نویسد: طایفه‌های پشتکوه که به نام فیلی منسوب‌اند از طوایف پیشکوه بسیار کم‌ترند؛ عده‌ی آنان دوازده هزار خانوار تخمین زده می‌شود که شامل کرد و دیناروند و شاون و کلهر و بدرایی و ملکی می‌شوند. (دوبد، ۴۲۹: ۱۳۸۸) اسکار فن نیدر مایر، کلهرها را از قوم لر می‌داند و می‌نویسد: قنصل ایرانی... برایمان تعریف کرد که حاکم کرمانشاه، امیرمفخم در حال حاضر با قوای بسیار در سر پل به سر می‌برد و با لرهای کلهر که از پرداخت عوارض خود استکفاف کرده‌اند در حال جنگ است... حتی ایشان سنجایی‌ها را هم لر خطاب می‌کند. (نیدر مایر، ۱۳۶۳: ۵۹) علی اکبر وقایع نگار نیز کرمانشاهان را لرستان می‌داند و این چنین آورده: «جماعت لر جماعتی هستند... که محل و مسکن آن‌ها از اصفهان گرفته تا به سر حد ششتر و دزپول و یک طرف و یک طرف آن به عراق عرب و یک طرف آن به کردستان سندج و یک طرف آن به همدان متصل است و کرمانشاهان نیز داخل لرستان است و طوایفی که ذکر می‌شود همگی از طایفه‌ی لر منشعب شده‌اند. (وقایع نگار، ۱۳۶۹: ۳۳)

در مجموع از گزارشات موجود این باور پدید می‌آید که کلهرها... شاخه‌ای از لر هستند؛ و همان‌طور که گفته شد در منابع، کلهر را با لر، لک، فیلی و گوران جمع بسته‌اند و آن غریب نیست، چراکه لر کوچک که سرزمین گوران‌ها (کلهر، لک، فیلی) بوده در مقطعی از تاریخ یعنی از قرون پنجم هجری به بعد واژه‌ی لر برای تمام مردمان لر کوچک کاربردی می‌گردد؛ در حالی که مردمان این سرزمین اصالتاً گوران (لک، کلهر، فیلی) بوده‌اند. طوایف تابع این ایل عبارتند از: خالدی، شیانی، سیاه سیاه، کاظم خانی، تلش، خمان، کرگا، کله پا، قوچمی، هارون آبادی، منصوری، کله جوب، الوندی، شوان، ماهیدشتی، بلاغ بیگی، زینل خانی، شاهینی، ایوانی، گیلانی، زویری، منشی، گلینی و شیرگ (دیره‌ای، ورمزیار) و... هر کدام دارای محدوده‌ای مشخص بوده‌اند که به همان نام طوایف نامگذاری شده‌اند. و نیز کلهرستان نام حکومتی است که کلهرها مقارن با حکومت‌های صفویه و عثمانی و پس از تسخیر بغداد و تسلط بر بخشی از کردستان، لرستان و سپس تمامی عراق عرب به فرماندهی ذوالفقارخان کلهر ایجاد می‌کنند که به مدت ۱۵ سال ادامه داشته است. ذوالفقاریگ کلهر در سال ۹۳۴ هـ.ق بر عمویش ابراهیم حاکم بغداد یورش می‌برد و بغداد را به تسخیر خود درمی‌آورد. (روملو، ۱۳۵۷: ۲۷۲) به گفته مینورسکی در تذکره الملوك، ایل کلهر در دوره صفویه بیشتر در نواحی ماهیدشت تا مندلی در عراق ساکن بودند. (مینورسکی، ۲۰۳ و ۸۵: ۱۳۶۸)

در کل برای کلهر سه شعبه در نظر گرفته شده است، به نام‌های: درتنگ، پلنگان، ماهیدشت. این سه منطقه که تحت فرمان کلهر بوده در طول تاریخ به گورانی صحبت کرده و جملگی یارسان بوده‌اند؛ و برای اثبات این ادعا می‌توان به شواهد تاریخی موجود استناد کرد، همچون: درتنگ که ملک یارسان بوده و در سال‌های اواخر زندیه به اهل تسنن فروخته می‌شود؛ ماهیدشت که محل نضج و نشر تفکر یاری با وجود بهلول بوده و شاعرانی همچون سید یعقوب... از این منطقه بوده که جملگی به گورانی صحبت کرده‌اند؛ و پلنگان که ذکر و شرح آن در تاریخ بسیار آمده است و هم اکنون نیز به گورانی صحبت می‌کنند. بدلیسی هم کلهر را جزو گوران آورده است. (بدلیسی، ۴۱۱:۱۳۹۳) و البته این نکته در شرح وقایع پلنگان به خوبی نمایانده می‌شود.

شاه خوشین در اولین سفر خود از نواحی جنوبی پهلویان (لرستان) به نواحی شمالی پهلویان (شهرزور) ابتدا به ریجاب می‌رسد و در آنجا با یکی از فقهای اهل تسنن به نام باباقلی برخورد می‌کند که پس از مباحثه و مناظره، باباقلی به ایشان گرایش پیدا می‌کند و در سلک یاران وی قرار می‌گیرد. در مرحله‌ی بعد از سفر خود به پلنگان می‌رسد. مردمان ساکن در پلنگان با شاه خوشین به پیکار بر می‌خیزند، اما در نهایت مغلوب ایشان می‌شوند و به شاه خوشین گرایش پیدا می‌کنند. پلنگان از این زمان رسماً تحت تصرف و مالکیت یارسان در می‌آید. کاکاردا می‌فرماید:

«سر کوی پلنگان جنگ نرانا چاکای چاک شمشیر چوار زرب کمانا»

اولین منبع تاریخی که از پلنگان نام می‌برد کلام‌های یارسان و پس از آن شرفنامه بدلیسی است. شاه خوشین زمانی که به هورامان رهسپار می‌شود تمام نواحی هورامان را در می‌نوردد و با بزرگان و ذهاد و مغان منطقه به بحث و مذاکره می‌نشیند. یکی از این بزرگان پیر شهریار هورامی است که از مغ‌های هورامان بوده که پس از آشنایی با شاه خوشین در سلک وی قرار می‌گیرد. پلنگان تحت نفوذ یارسان تا سال‌های پایانی عصر دوم پردیور باقی می‌ماند؛ یعنی همزمان با پرده گرفتن سلطان اسحاق و کوچ یاران از هورامان به دالاهو و نشر و نضج اسلام که اولین اقدامات آن توسط مولانا گشایش شکل داده می‌شود. پس از سرکار آمدن هلوخان و خان احمد خان نواحی هورامان و شمال هورامان متأثر از اسلام‌گرایی و همان بحث دعوت به اسلام و قتل و غارت... این منطقه خالی از سکنه یارسان می‌گردد، و به تبع یکی از مراکز مهم یارسان که تحت نفوذ کلهرهای یارسان نیز بوده در اواخر دوره احمدخان که گرایش شدیدی به قدرت و مذهب مرکز داشته به اردلان‌ها واگذار می‌گردد، و از همین دوره بازماندگان یارسان منطقه را خالی می‌

کنند. اغلب مورخین و مستشرقین همچون ریچ و زکی بیگ... خاندان اردلان را از گوران‌ها می‌دانند که خاستگاه ایشان شهرزور بوده است و چندی قلعه زلم و پلنگان و حسین آباد را هم به عنوان مقر فرمانروایی خود برمی‌گزینند و برخی هم معتقداند که بابا اردل جد اعلای اردلان‌ها یارسان بوده است و شاهد این ادعا را زبان گورانی ایشان و تشابهات اسمی و عرق به این فلسفه دانسته‌اند. (شیرین اردلان، ۴۱، ۴۰: ۱۳۸۷) پایمردی بر یارسانی بودن ایشان هم تا زمان خان احمد خان رسیده است، چراکه خسرو اردلان در لب التواریخ از برگزاری مراسم جوز شکستن در نزد یارسانی صحبت کرده است، و آن تحت عنوان گردو شکنی که به هنگام بازگشت خان احمد خان از اصفهان به نزد پدر هلوخان در قلعه حسن آباد برگزار شده است معرفی می‌گردد؛ (خسرو اردلان، ۲۲: ۱۳۵۶) اما واقعیت امر این است که حتی اگر بر یارسانی بودن بابا اردل و خاندان اردلان صحه بگذاریم، نمی‌توانیم ضرباتی که این خاندان بر پیکره‌ی جامعه‌ی گورانی و یارسان زده‌اند را نادیده بگیریم؛ خاصه اینکه هلوخان و خان احمد خان در قتل و کشتار یارسان‌ها نیز اقدام کرده‌اند. (تذکره اعلی، نسخه خطی)

پس کلهران بخشی از مردم گوران‌اند که همگام با فروپاشی مناسبات فتودالی - پدر سالاری و نهادهای (تیره‌ای - عشیره‌ای) همخوان با آن دوباره به گوران تبدیل می‌گردند. (آکویف، ۱۳۷۶: ۶۸) واسیلی نیکتین نیز می‌آورد که یکجانشینی و داشتن زبانی مدرن نسبت به دیگر گویش‌های زبان کردی که می‌توان آن را فارسی کلاسیک دانست ناشی از وجود مواردی است که بعضی از عشایر کوچک جاف و کلهر ناگزیر شدند در نزد گوران‌ها پناهی بجویند و نام ایشان را بر خود بگذارند. (نیکیتین، ۳۷۲: ۱۳۶۶) پرویز اذکایی نیز آورده که شاخه‌ای از گرجیان و کلخورهای باستان که بنا به گزارش‌های آشوری طی سال‌های (۷۲۲-۷۲۵ ق.م) در مرزهای شمال غربی اورارتو (گرجستان کنونی) می‌زیسته‌اند، این نگره با عقیده‌ی راولینسون که تیره‌ی گوران را با طایفه‌ی کلهر یکی می‌داند مطابقت دارد، زیرا که همین اسم صورت جدید همان کلخور قدیم تواند بود. (اذکایی، ۱۳۹: ۱۳۷۵) راولینسون در یادداشت‌های سال ۱۸۴۴ خود تأکید می‌کند که «کلهر»، «درنه» و «درتنگ» را به جای می‌گذارند و نام «گوران» را بر خود می‌نهند، نامی که قبلاً کشاورزان کرد برای جدائی عشیره‌ی خود استفاده می‌کردند. (مینورسکی، ۱۵۰: ۲۰۰۶) در واقع می‌توان گفت که در قرون هفتم و هشتم هجری بنا به دلایلی همچون شکل‌گیری تعصبات دینی و رشد اسلام‌گرایی در میان گورانی زبانان منطقه‌ی پهلویان - که از شمال خوزستان تا نواحی مکریان را در بر می‌گرفته - شکافی مابین یارسان‌ها و وجود قلیلی شیعه با اهل تسنن به وجود می‌آید تا تعاملات اجتماعی از

بین برود و زمینه‌ی کوچ و قطع ارتباط فراهم بیاید. این مهم سبب می‌گردد تا ارتباط با همسایگان فارس زبان فراهم شود و ادغام و وام‌گیری و معادل‌سازی واژه صورت بگیرد، در نتیجه لهجه‌هایی با بن مایه‌ی گورانی همچون لکی و کلهری به وجود می‌آید.

وجود عرفان کبالا در تفکر یارسان و بودن داود نبی در منطقه و وجه تسمیه دکان داود در سرپل ذهاب و قداست آن در نزد یارسان... قوت این نظریه را تقویت می‌کند که این ایل در دوران ماد از گوران‌های یهودی منطقه به شمار آمده‌اند که در اوایل هجوم اعراب دچار دگرگونی مذهبی می‌گردند؛ و چون به دلیل قرابت بیش از حد با یارسان- چه از منظر فکری و دینی و چه از منظر خاستگاه و یکی بودن منطقه- در ادوار مختلف تاریخی همیشه در کنار هم تعریف شده‌اند و این دو- گوران و کلهر- را در یک مجموعه قرار داده‌اند.

ایلامی و فیلی

سوی مهاجرین قرون اولیه هجری که از پهلویان به بغداد کوچانیده شده‌اند، می‌توان محل زیست گوران‌ها را در ابتدا بیشتر از لر کوچک و یا پهلویان کنونی دانست. در زمان مادها و ساسانیان این قلمرو تا نواحی تیسفون و جلولا و بغداد را شامل می‌شده است. با انقراض سلسله اتابکان لر کوچک و در دوره قاجار نواحی جنوبی پهلویان به پشتکوه و پیشکوه تقسیم می‌گردد؛ که منظور از پشتکوه به آن طرف کبیرکوه گفته می‌شده که ایلام کنونی، خانقین، بدره، زرباطیه، جصان و نواحی دشت جلولا... است. مردمان ساکن در این خطه در مقاطعی از تاریخ پذیرای مهاجرینی از کردهای کرمانج نیز هستند. باجلان و جمور در خانقین ساکن هستند که دارای همان اصالت پیشینیان خود می‌باشند و به گورانی صحبت می‌کنند. این منطقه یکی دیگر از پایگاه‌های مقاومت و مبارزه یارسان بوده است که می‌توانیم به پیر محمود از هفتاد و دو پیر سلطان اسحاق در این منطقه اشاره کنیم که مقبره‌ی ایشان در نزدیکی‌های خانقین است. می‌توانیم به حضور شاه هیاس و آقا احمد ثانی و همچنین میرحمزه از خاندان عالی قلندری در این منطقه اشاره کنیم.



تصویر ۱: مقبره آقا احمد پُرنده. روستای دکه در خاتقین

در خصوص وجود فیلی‌های بغداد و نواحی تیسفون و جلولاء علاوه بر آنکه می‌بایست به زمان ساسانیان برگردیم که این نواحی محل اسکان اکراد گوران بوده، باید به گزارش ابن الأثیر هم توجه نشان داد که در قرن سوم موج عظیمی از گوران‌های پهلویان به بغداد و آن حوالی کوچانده می‌شوند. ابن الأثیر در خصوص شماره‌ی خرم‌دینانی که با عنوان اسارت به بغداد کوچانده می‌شوند آورده: در همین سال (۲۱۹ ه.ق) اسحاق بن ابراهیم در ماه جمادی الأول/ ۱۳ مه به بغداد بیامد و با خود مردمان بسیاری از اسیران خرم‌دینان بیاورد. گفته‌اند که شمار این گروه جز زنان و کودکان صد هزار تن بوده است. (ابن الأثیر، ۱۳۸۱: ۴۹۸۰) و بر اساس گواهی ابن خلدون، اسحاق از سوی مأمون به عنوان جانشین معرفی می‌شود و فراتر از آن حکومت سواد و حلوان هم به دایره اختیارات وی افزوده می‌گردد. (ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۹۶) و این یکصد هزار نفری را که به بغداد می‌برد از مردمان پهلویان بوده است که بعدها به فیلی‌های بغداد اشتها پیدا می‌کنند.

وان بروینسن در سومین کنفرانس بین‌المللی فیلی‌ها مقاله‌ای ارائه می‌دهد که در آن به دو سیاحت‌نامه اشاره می‌کند که انعکاس آن خالی از لطف نیست. چرا که در این سیاحت‌نامه‌ها علاوه بر اینکه به پایگاه یارسان در میان فیلی‌ها اشاره می‌کند خاطر نشان می‌سازد که زبان آن‌ها نیز گورانی بوده است و فارسی را هم خوب می‌دانند و به آن علاقه می‌ورزند. نویسنده‌ی یکی از این سیاحت‌نامه‌ها مه‌مد هورشید

پاشا Mehmed Hurşîd Paşalâ عضو کمیسیون مرزی روسی - عثمانی و فارسی بوده است که چهار سال (۱۸۴۸-۱۸۸۵) طول می‌کشد تا تمام طول مرز بین بغداد و مرزهای فارسی را بررسی کند. هورشید به دو قبیله‌ی بزرگ به نام‌های عرب بنی‌لام و فیلی اشاره می‌کند. وی تمام قبایل پشتکوه و پیشکوه را فهرست می‌کند و تعداد کل آن‌ها را ۵۰،۰۰۰ نفر تخمین می‌زند و می‌افزاید: همه‌ی این قبایل فیلی‌گرد هستند و فارسی صحبت می‌کنند. وی اضافه می‌کند که آن‌ها دانشمندان و شاعران بسیاری دارند که به فارسی سواد دارند، اما زبان خودشان گورانی است. اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها شیعه هستند و اقلیت‌های کوچک نصیری یا علی‌اللهی نیز دارند. وی آورده که شهرهای بدره، زورباتیه و مندلی جمعیتی مختلط دارند، بیشتر سنی اما دارای اقلیت بزرگ شیعه و در مندلی برخی "علی‌اللهی" هستند. در مورد مذهب فیلی، کرزن خاطر نشان می‌کند که اکثر آن‌ها مسلمان شیعه هستند، اما در پیروی از تعهدات شرعی بسیار سخت‌گیرانه نیستند؛ آن‌ها احترام بسیار کمی برای پیامبر یا قرآن دارند و به آن‌ها متصل می‌شوند. مردمان محلی دارای مردان خاص هستند که مقبره آن‌ها مکان‌های مقدس محسوب می‌شود و رئیس آن‌ها بابا بزرگ در کشورشان دفن شده است.^۱

ابوجعفر صیمری نیز از اهالی صیمره یکی از شخصیت‌های سیاسی - نظامی عصر آل بویه و وزیر احمد معزالدوله بوده است. که در زمان فتح خوزستان و تصرف بغداد، در رتق و فتق امور و عبور از بحران‌های سیاسی و نظامی، کمک‌های شایان توجهی به معزالدوله کرده است. صیمری، قبل از حمله‌ی معزالدوله به خوزستان، مأمور مالیات‌گیری شوش بوده و در تصرف خوزستان نقش مهمی داشته است. وی به زبان عربی مسلط بوده و به عنوان مترجم اصلی در کنار وزارت به معزالدوله خدمت می‌کرده است. او همچنین در امور سیاسی و نظامی، نقش مؤثری داشته و معزالدوله، بدون مشورت با وی کاری را انجام نمی‌داده است؛ به طوری که با پیشنهاد ایشان از جاگزینی خلیفه و خلافت شیعی به جای خلافت عباسی صرف نظر کرد.^۲ ابوعنبس صیمری نیز از منجمان مطرح این دوره بوده که دارای کتاب‌های الوالید، المدخل الی علم النجوم بوده است. (ابن الندیم، ۴۹۸: ۱۳۴۳) همچنین از شاعران گورانی زبان این منطقه

^۱ - Faylis, Kurds and Lurs: Ambiguity on the frontier of Iran and Iraq An overview of the literature Presented at the Third International Conference on Faylee Kurds, Brussels, European Parliament, 12 April 2018 by Martin van Bruinessen, Utrecht University.

۱- جایگاه و اقدامات ابوجعفر صیمری در تحولات سیاسی - اجتماعی عصر آل بویه. مرتضی اکبری. سیاوش یاری. همایون جمالی. فرهنگ ایلام دوره هیجدهم، شماره ۵۴ و ۵۵: بهار و تابستان .

می‌توان به: غلامرضا خان ارکوازی، محمد جعفر سیمری از شاعران دوره صفویه و افشاریه، سبز مراد زینی و نند سیمراهی از شاعران دوره زندیه و قاجاریه متولد جسان و پرورده سیمره، ملا ابراهیم شهلیاروند سیمری از شعرای اواخر عهد زندیه و قاجار، دوست مراد زینی‌وند که معاصر با سید محمد خان میر (اشرف العشایر) و فرضی صفرخانی بدره‌ای از شاعران عهد قاجاریه و پهلوی اول اشاره کرد.

همان‌طور که در بخش پیشین (کلهر) آمد بیشتر محققین و مستشرقین کلهر را از جمله الوار معرفی کرده‌اند، که این مهم برای ایلامی‌ها و فیلی‌ها نیز به کار رفته است و فیلی‌ها را هم لر و از جمله الوار معرفی کرده‌اند؛ همچون گواهی هنری فیلد که اهالی پشتکوه و کلیه قبایل محدوده حسقلی خان ابوقداره از والیان فیلی تا شرق عراق را لر معرفی می‌کند. (فیلد، ۱۳۴۳: ۴۹۳) راولینسون نیز لرهای فیلی را ۱۲۰۰۰ خانواده عنوان کرده است. (راولینسون، ۱۳۶۲: ۱۵۲) دانشنامه جهان اسلام نیز مکرر از لرستان فیلی سخن به میان آورده است. متن سنگ نوشته‌های تخت خان در بخش صالح آباد ایلام نیز به لرستان فیلی اشاره می‌کنند که به خواسته غلامرضا خان فیلی نوشته شده است. و همان‌طور که گفته شد در تاریخ اشتباهات زیادی رخ داده و واژه‌های بسیاری را باید از ادبیات تاریخی حذف کرد، همانند: پیشکوه و پشتکوه.

سرزمین پهلویان تا قبل از ورود خاندان فضاوی به این سرزمین شامل کهگیلویه و بویر احمد و مالمیر هم می‌شده است. گواهی این مهم در کتاب‌هایی همچون: *صورة الأرض*... آمده است که قبایلی همچون مازنجانی در اطراف شیراز و اصفهان زندگی می‌کرده‌اند که گورانی زبان بوده‌اند. اما با ورود کرمانج‌های سوریه‌ای به مناطق لر بزرگ و در قرن چهارم تقسیم‌بندی لر کوچک و لر بزرگ به وجود می‌آید. مردمان گورانی زبانی که در مناطق لر بزرگ بوده‌اند یا به نواحی داخلی لر کوچک کوچ می‌کنند و یا در همان منطقه باقی می‌مانند و در آن سرزمین استحاله می‌شوند. بر این اساس مردمان لر کوچک از این مقطع تاریخی با لر بزرگ در یک تفاوت قرار می‌گیرند، هر چند تاریخ برای سرزمین پهلویان نیز نام لر کوچک لحاظ کرده است، اما واقعیت امر این است که این فقط یک نام بوده که در مقطعی از تاریخ برای پهلویان کاربردی شده است. به عبارت دیگر تمام ایلات و عشایری که در این سرزمین (پهلویان) زندگی کرده‌اند همچون: زنگنه، لک، کلهر، فیلی جملگی گوران بوده‌اند، اما مورخین و مستشرقین به دلیل وجه تسمیه لر کوچک تمام این قبایل را لر خطاب کرده‌اند.

مختصری از اردلان، کلیایی، گروسی، چرداولی

همان گونه که گفته شد در این مقطع تاریخی، پهلویان به شمالی و جنوبی تقسیم می‌گردند. پهلویان جنوبی رفته رفته در یک بافت فرهنگی-زبانی مشخص قرار می‌گیرند، و بافت پهلویان شمالی به دلیل نزدیکی به اکراد در بافت فرهنگی-زبانی دیگر. خود پهلویان شمالی هم به غربی و شرقی تقسیم می‌گردند. پهلویان غربی شامل نواحی شهرزور و کرکوک و هورامان است و پهلویان شرقی شامل اردلانی، گروسی و تا اندازه‌ای کلیایی.

اردلان‌ها و گروسی‌ها و کلیایی‌ها در یک مسیر جغرافیایی قرار دارند، از این رو در شکل‌گیری هویتی هم بی‌تأثیر نسبت به هم نبوده‌اند؛ هر چند اردلان‌ها را می‌توان مستقل از آن دوی دیگر دانست، اما گروسی و کلیایی متأثر از اردلان بوده است، اما به دلیل هسته مرکزی آن یعنی زنگنه، کلهر و عده‌ای از مهاجرین لک از نواحی جنوبی پهلویان این تأثیر آن‌چنان چشمگیر نبوده است. در بسیاری از منابع تاریخی تا دوران مغول و سلجوقیان، گروس با نام سهرورد شناخته می‌شود. شهر سهرورد در قرن هفتم در جریان حمله مغول‌ها به ایران نابود می‌شود و بعد از آن سهرورد از توابع گروس به حساب می‌آید. سهرورد معرب (سوره برد) به زبان کردی به معنی (سنگ کوچک قرمز)، قریه‌ای از مناطق سابق بیجار گروس بوده است که سالیان پیش بر اساس دستور میرزا شفیع مازندرانی، صدراعظم فتحعلی شاه قاجار آن را از حوزه‌ی گروس جدا نموده و به ولایت خدابنده زنجان ضمیمه نمودند، زمانی که سهرورد جزو گروس بوده به (قره قوش) معروف بوده است. (کوشا، ۵۸: ۱۳۸۴) نام دیگر گروس در زمان صفویان زرین کمر بوده است. گروس مرز بین دو ماد کبیر و آتروپاتن بوده و به علت نزدیکی به دو پایتخت ماد - یعنی تخت سلیمان و هگمتانه - گاهی آن را جزو ماد کوچک و گاهی جزو ماد بزرگ به شمار آورده‌اند. مینورسکی به نقل از کتاب تاریخ عالم آرای عباسی، آورده: طایفه گروس در دوران صفویه، هم ردیف با طوایف: چگنی، اردلان، بختیاری و فیلی... است. (مینورسکی، ۲۴: ۱۳۶۸) از وقایع مهم گروس در دوران صفویه طغیان، دولتیار خان سیاه‌منصور، حاکم آذربایجان، گروس و مناطقی دیگر از شمال غرب ایران، علیه سلطان محمد خدابنده، پدر شاه عباس اول بوده است که موجب یورش سپاهیان قزلباش به این منطقه شده و در نتیجه‌ی حمله‌های مکرر قزلباشان به گروس و اطراف که چندین سال به طول انجامید، این منطقه دچار ویرانی زیادی می‌گردد، و در نهایت شاه عباس دولتیارخان را اعدام و به منطقه‌ی تحت سلطه او نیز حمله می‌کند و اکثر افراد طایفه سیاه‌منصور را به مناطق مختلف کشور تبعید کرد. (روحانی، ۱۳۷۶: ۲۴۹)

شاه عباس در نوبتی دیگر باز به گروس حمله می‌کند؛ یعنی زمانی که گروس تحت سیطره‌ی خان احمد خان اردلان بوده است. خان احمد خان را شکست می‌دهد و منطقه را به آشوب می‌کشاند، و همین امر موجب کوچ مردمان این محال می‌گردد. (شعبانی، ۱۳۷۳:۳۹۲)

گفته می‌شود خواجه‌وند‌های شمال ایران از این منطقه می‌باشند که اگر این سخن صحت داشته باشد پس وجود یارسان در گروس و در دستگاه حاکمه‌ی اردلان مقرون به صحت است. زیرا که خواجه‌وند‌های شمال نسل در نسل در حفظ اصالت خود کوشیده‌اند و بر یارسانی بودن خود پایمردند. ناگفته نماند که سهرورد که در نزدیکی زنجان قرار دارد بر اساس گواهی مورخین اولیه همچون: مقدسی، ابن حوقل... گوران بوده‌اند و به زبان گورانی صحبت می‌کرده‌اند. (ابن حوقل، ۱۱۳:۱۳۶۶)، (ابوالفداء، ۲۸۱:۱۳۴۹). و باید به این مهم نیز اشاره شود که عارف و فیلسوف بزرگ شیخ شهاب الدین سهروردی از این محال بوده و تمام آنچه که تحت عنوان فلسفه‌ی اشراق مطرح کرده است با داده‌های فکری اعتقادی یارسان همخوان است؛ تو گویی یارسان بوده است. شاعران گروسی نیز با همان سیاق گورانی مبادرت به گفتن شعر کرده‌اند؛ همچون: جواد خان گروسی، نجف خان بایندر... بدلیسی آورده: عمده اکراد ایرانی سه طبقه‌اند: سیاه منصور، چگنی و زنگنه. حکایت مشهور است در السنه و افواه مذکور که در اصل ایشان سه برادر بوده‌اند که از ولایت لرستان آمده و به روایتی از گوران و اردلان، معزم ملازمت سلاطین ایران از وطن بیرون آمده‌اند. ایشان ترقیات کلی روا داده، هر سه برادر به مرتبه امارت رسیده و مردمانی که از طرف و جوانب بر سر رعیت آن‌ها جمع شده، ملقب به اسم ایشان گشته‌اند. (بدلیسی، ۴۲۳-۴۲۴)

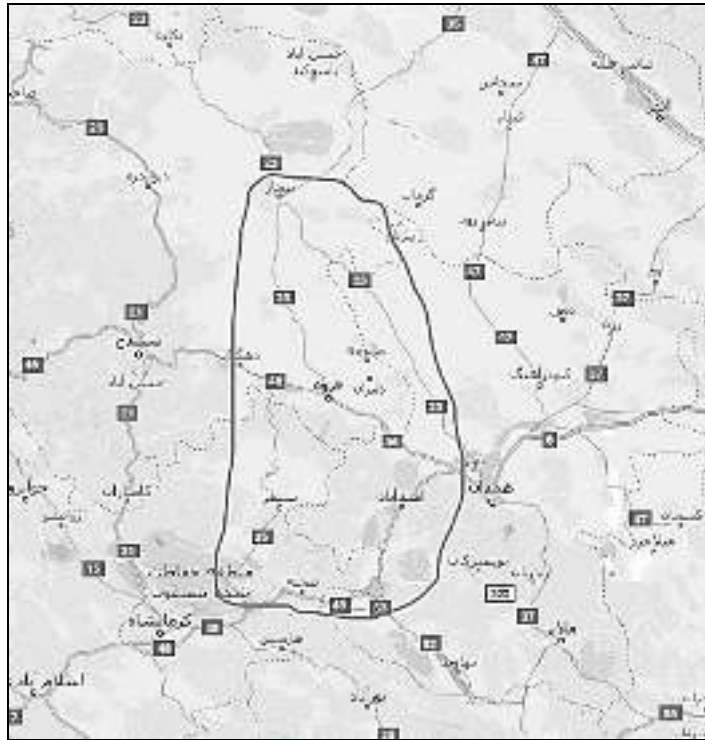
در خصوص موجودیت کلیایی نمی‌توان صراحت بیان داشت؛ چراکه روایات متفاوت است. برخی گویند سنقر نامی از کسان اتابکان فارسی است؛ برخی دیگر می‌گویند هلاکوخان و سلطان محمد خدابنده سنقر را مرتع مخصوص چهارپایان سلطنتی خود قرار داده‌اند. همچنین گفته می‌شود طغرل بیک سلجوقی وقتی حکومت بغداد را داشته حاکمی برای دینور معرفی کرده است. مدتی هم خاندان اردلان بر این منطقه حکمرانی کرده‌اند. سنقرکلیایی چون مابین سه استان کردستان همدان و کرمانشاه است، در نتیجه در طول تاریخ دست به دست شده است؛ اما در یک موضوع نمی‌توان شک کرد و آن هم تعلق این سرزمین به پهلویان است و اینکه مردمان اولیه‌ی آن به گورانی صحبت می‌کرده‌اند، و با اینکه با ترک‌ها اختلاط پیدا کرده‌اند اما زبان مادری خود را فراموش نکرده‌اند، هر چند که امروز آمیختگی لک‌ها و کلهرها با ایشان درونمایه‌ی گفتار ایشان را نزدیک به لهجه کرمانشاه کرده است.

در این بین لازم است که چرداولی‌ها را هم فراموش نکرد و آنها را نیز در این مجموعه شرح داد. اینان در مناطق ایلام، همدان، کردستان و آذربایجان غربی می‌باشند و خود را چرداوری معرفی می‌کنند. همچنین واژه‌های چاردولی، چهاردولی، چهاردولی... برداشت‌های نادرستی از واژه‌ی چرداولی هستند که در برخی از منابع نوشته شده است. جهت ریشه‌یابی این نام می‌بایست بررسی‌های تاریخی و زبان‌شناسی بر اساس واژه‌ای که خود کردهای چاردولی به کار می‌برند انجام شود نه بر اساس نام‌هایی که سایر اقوام با آن آنها را خطاب کرده‌اند.

خاستگاه اصلی اینان شیروان چرداول در ایلام کنونی است و شاید بتوانیم ریزوند را منشاء چرداولی‌ها بدانیم. زبان ایشان گورانی بوده که به خاطر حضور و مهاجرت قبایل کرد از نواحی شمالی زاگرس به این منطقه متأثر شده است. هرچند ساختار اولیه ثابت مانده اما واژه‌های جدید وارد شده و نوع تلفظ و همچنین آهنگ سخن را هم دچار دگرگونی کرده است. هر چند گویش‌های منطقه پهلویان تا حدودی تحت تأثیر فارسی و عربی قرار گرفته‌اند، ولی با بررسی این گویش‌ها و گونه‌ها می‌توان فهمید که گویشوران اولیه دارای چه زبانی بوده‌اند. با اینکه خاستگاه اولیه‌ی گروسی، کلیایی و چرداولی در جنوبی-ترین منطقه پهلویان بوده است، اما به دلیل متأثر بودن از جریانات خاص همجواری و وام‌گیری واژه و مناسبات ایلی در مناطق مربوط به زیست اینان... تفاوت‌هایی را میان سه گویش می‌توانیم ببینیم؛ هر چند که مبدأ گروسی‌ها مرکز و جنوب ایلام و مبدأ کولیایی‌ها منطقه‌ی ایوان و ریشه‌ی گونه‌ی چرداولی به گویش ایلامی بر می‌گردد.

برای بررسی و شناخت بهتر گویش چرداولی بهتر است نگاهی به دو گویشور هم‌خانواده‌ی آن یعنی کولیایی و گروسی داشته باشیم. این سه گویش دارای مشترکات زیادی هستند، شاخصه‌ی بارز آن وجود «آ» و یا «ئه» در ابتدای افعال است؛ همانند: ئه‌خوهم، ئه‌که‌م، ئه‌چم... که این افعال در کلهری به خوهم، که‌م، چم... تخفیف پیدا می‌کند و در لکی می‌هرم، مه‌که‌م، مه‌چم... است، و همان‌طور که دیده می‌شود لکی به نسبت اصالت اولیه‌ی نزدیک به گورانی را بیشتر توانسته است حفظ کند. این شاخصه‌ی بارز گویشوران پهلویان در منطقه‌ی صحنه و اطراف آن نیز از جمله شاخصه‌های شناسایی افراد می‌باشد که پس از حذف ادبیات گفتاری واتم و اتو یا همان گورانی شکل گرفته است. اما زنگنه به عنوان نماینده‌ی زبان شهر (کرمانشاهان) و با همراهی کلهر شاخ و برگ‌هایی که به مفهوم افعال آسیبی نمی‌رساند را می‌گیرد و

واژه‌ها را تخفیف می‌دهند. به عنوان مثال «ئه» یا «د» را از بیشتر واژه‌ها حذف می‌کنند. لازم به ذکر است گفته شود «د» در ادبیات گفتاری فیلی و ایلامی به جای همان «ئه» می‌آید.

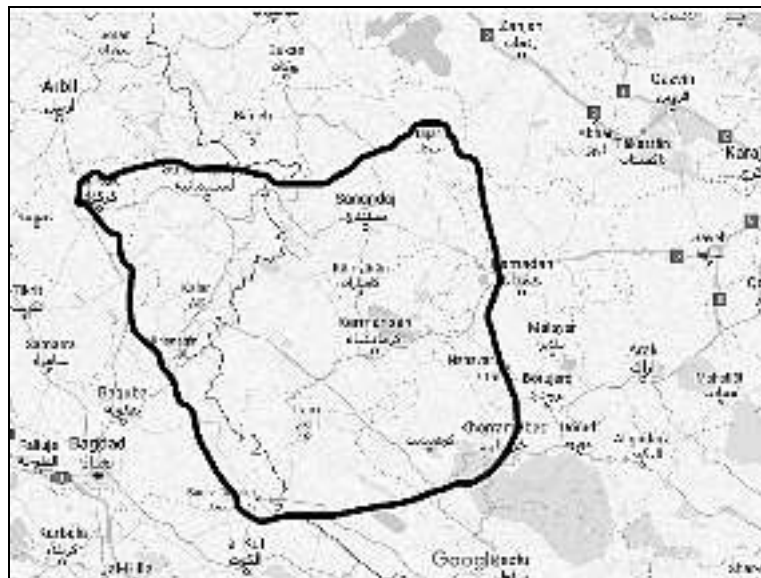
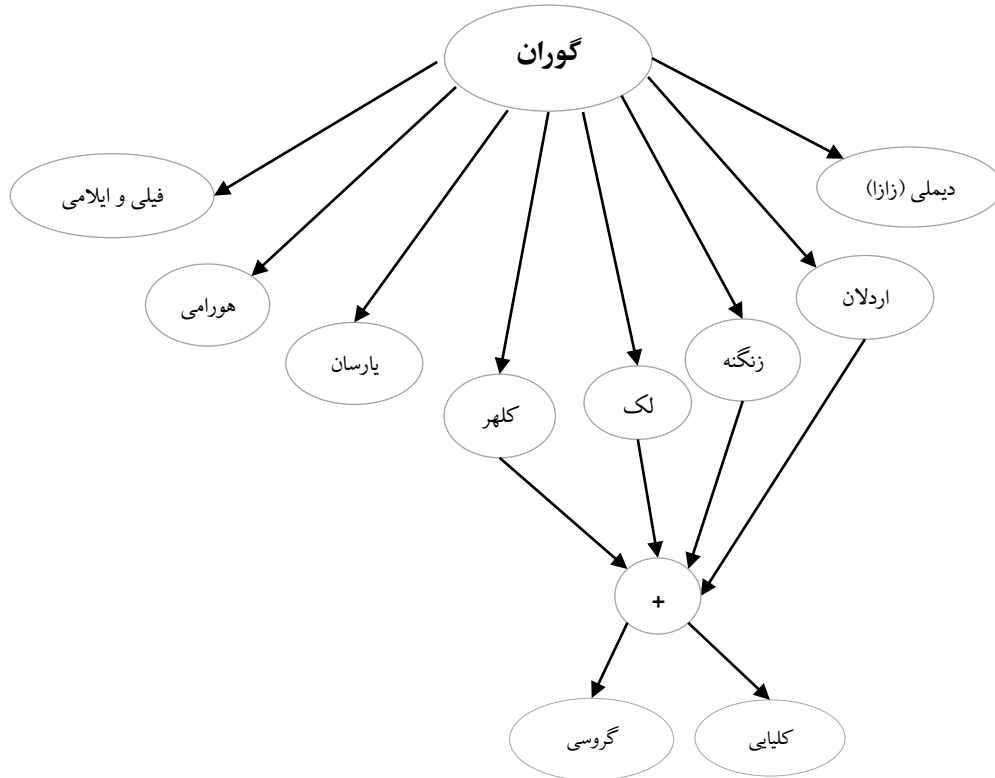


تصویر ۲: محدوده جغرافیایی

محدوده‌ی این سه گونه از بیجار شروع می‌شود تا به سنقر و صحنه و کنگاور برسد و از آنجا به اسدآباد و غرب بهار در استان همدان تا شرق قروه می‌باشد. همانگونه که گفته شد اردلانی که خود متأثر از سورانی می‌گردد بر منطقه‌ی پهلویان شمالی یعنی چرداولی، گروسی و کولیایی تأثیر می‌گذارد. البته نباید گونه‌ی لیلای را هم در این حوزه فراموش کنیم.

گونه‌ی لیلای ساختار اردلانی دارد که واژه‌ها و تأثیراتی را هم از پهلویان گرفته است. لیلای منطقه-ای کوهستانی و بیلاقی در نزدیکی مناطق چرداولی نشین منطقه‌ی اسفندآباد و قروه است. حرف "و" که یکی از شاخصه‌های زبان گفتاری مردمان پهلوی نشین است به وفور در گونه‌ی لیلای دیده می‌شود. و یا فراوانی واژه‌های مشترک بین لیلای و چرداولی را هم نباید از یاد برد، هر چند دستور زبان و ساختار جمله متفاوت از هم است، به طوریکه چرداولی غیر ارگاتیو و لیلای ارگاتیو است.

نمودار ۱: تقسیمات ایلی عشیره‌ای گوران تا قرن هفتم و هشتم هجری



تصویر ۳: محدوده جغرافیایی

گوران در قرون ذکر شده را می‌توان بر اساس اسناد و گواهی‌های ذیل تشریح کرد:

- وجود پایگاه دودان، عربت به واسطه‌ی ظهور و فعالیت‌های باباسرهنگ باباناووس و باباجلیل.
- تولد سلطان اسحاق در برزنجه.
- وجود اردلان‌ها با مرکزیت سنندج.
- وجود مقابر یارسان در نواحی کوه‌دشت و حضور ایشان در این مناطق همچون فعالیت‌های سید ابوالوفا و سید ذوالنور قلندر.
- وجود شاعران گورانی زبان در چهارگوشه‌ی ذکر شده در صفحه.
- وجود مقابر و حضور یارسان در کرکوک.
- حضور یارسان در خانقین و بدره.

تغییرات دموگرافی که در قرون ذکر شده در این سرزمین به وجود می‌آید:

- ایلات در این مقطع تاریخی استقلالی نسبی را برای خود تعریف می‌کنند. از این زمان به بعد است که نام قبایل در اسناد تاریخی شهود پیدا می‌کند؛ همچون ایلات: لک، کلهر، هورامی، فیلی.

نتیجه‌گیری

سرزمین پهلویان در قرون هفت و هشت آستن رویدادهای مربوط به تقسیمات ایلیاتی می‌گردد و همزمان با هجوم مغول و دلایلی دیگر همچون شکل‌گیری تعصبات دینی و رشد اسلام‌گرایی در میان گورانی زبانان منطقه‌ی پهلویان شکافی مابین یارسان‌ها و وجود قلیلی شیعه با اهل تسنن به وجود می‌آید تا تعاملات اجتماعی از بین برود و زمینه‌ی کوچ و قطع ارتباط فراهم بیاید. این مهم سبب می‌گردد تا ایلات و طوایف در بافت عشیره‌ای به جهت محافظت و انسجام بیشتر فرو بروند. با ایجاد فدراسیون‌هایی بر ساختارهای اولیه‌ی ایلیاتی خود سعی می‌کنند تا استقلال عشیره‌ای خود را بهتر حفظ کنند، در نتیجه منطقه‌ی مذکور، ایلات: زنگنه، لک، کلهر، هورامانی، یارسان، ایلامی و فیلی را در این قرون به خود می‌بینند.

این ایلات از بار ماهیت فکری، زبانی و فرهنگی به شاخه‌های نسبتاً مستقلی تبدیل می‌گردند؛ اما با اینکه این پنج شق در گذر زمان از هم منفک می‌گردند و تقریباً دارای استقلال می‌شوند اما باز زبان ادبی و رسمی آنها همان ادبیات سابق پهلوی یا گورانی است و بزرگان و شاعران در اعصار مختلف بر اساس همان ادبیات قدیم به هنروری مشغول می‌گردند که نمونه‌ی این شاعران را از چهار گوشه‌ی این منطقه

(بلادالفهلویین) می‌توان نام ببریم که تا همین چند سال متأخر زبان ادبی‌شان زبان گورانی بوده است. اما دشت شهرزور و هورامان به دلیل کوهستانی بودن و بر سر راه نبودن و همچنین وجود یارسان در آن و در همسایگی کردهای اهل تسنن بودن وضعیتی متفاوت می‌نمایند. همچنین برای لک نیز می‌توان عقبه‌ای تاریخی در نظر گرفت که آنرا به یارسان می‌رساند. سر منشأ لک را به دلفان می‌رسانند و دلفان بر اساس متون کلامی یارسان و همچنین آثار تاریخی و شواهد و قراین موجود فرهنگی - اعتقادی مردمان لک، یارسان بوده است که اخلاف وی در مقاطعی از زمان بنا به دلایلی به شیعه‌گری روی می‌آورند. وجود عرفان کبالا در تفکر یارسان و بودن داود نبی در منطقه و وجه تسمیه دکان داود در سرپل ذهاب و قداست آن در نزد یارسان... قوت این نظریه را تقویت می‌کند که کلهرها در دوران ماد از گوران‌های یهودی منطقه به شمار آمده‌اند که در اوایل هجوم اعراب دچار دگرگونی مذهبی می‌گردند؛ و چون به دلیل قرابت بیش از حد با یارسان - چه از منظر فکری و دینی و چه از منظر خاستگاه و یکی بودن منطقه - در ادوار مختلف تاریخی همیشه در کنار هم تعریف شده‌اند.

سرزمین پهلویان تا قبل از ورود خاندان فضلاوی به این سرزمین شامل کهکیلویه و بویر احمد و مالمیر هم می‌شده است. اما با ورود کرمانج‌های سوریه‌ای به مناطق لر بزرگ و در قرن چهارم تقسیم‌بندی لر کوچک و لر بزرگ به وجود می‌آید. مردمان گورانی زبانی که در مناطق لر بزرگ بوده‌اند یا به نواحی داخلی لر کوچک کوچ می‌کنند و یا در همان منطقه باقی می‌مانند و در آن سرزمین استحاله می‌شوند. هر چند تاریخ برای سرزمین پهلویان نیز نام لر کوچک لحاظ کرده است، اما واقعیت امر این است که این فقط یک نام بوده که در مقطعی از تاریخ برای پهلویان کاربردی شده است. به عبارت دیگر تمام ایلات و عشایری که در این سرزمین (پهلویان) زندگی کرده‌اند همچون: زنگنه، لک، کلههر، فیلی جملگی گوران بوده‌اند، اما مورخین و مستشرقین به دلیل وجه تسمیه لر کوچک تمام این قبایل را لر خطاب کرده‌اند. در این مقطع تاریخی، پهلویان به شمالی و جنوبی تقسیم می‌گردد. پهلویان جنوبی رفته رفته در یک بافت فرهنگی - زبانی مشخص قرار می‌گیرند، و بافت پهلویان شمالی به دلیل نزدیکی به اکراد در بافت فرهنگی زبانی دیگر.

خود پهلویان شمالی هم به غربی و شرقی تقسیم می‌گردد. پهلویان غربی شامل نواحی شهرزور و کرکوک و هورامان است و پهلویان شرقی شامل اردلانی، گروسی و تا اندازه‌ای کلیایی. اردلان‌ها و گروسی‌ها و کلیایی‌ها در یک مسیر جغرافیایی قرار دارند، از این رو در شکل‌گیری هویتی هم بی‌تأثیر

نسبت به هم نبوده‌اند؛ هر چند اردلان‌ها را می‌توان مستقل از آن دوی دیگر دانست، اما گروسی و کلیایی متأثر از اردلان بوده است. محدوده‌ی این سه گونه از بیجار شروع می‌شود تا به سنقر و صحنه و کنگاور برسد و از آنجا به اسدآباد و غرب بهار در استان همدان تا شرق قروه می‌باشد. همانگونه که گفته شد اردلانی که خود متأثر از سورانی می‌گردد بر منطقه‌ی پهلویان شمالی یعنی چرداولی، گروسی و کولیایی تأثیر می‌گذارد. البته نباید گونه‌ی لیلاخی را هم در این حوزه فراموش کنیم.

منابع و مأخذ

۱. ابن الأثیر، عزالدین علی (۱۳۵۰-۱۳۵۵). کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران. ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران نشر علمی.
۲. اذکائی، پرویز (۱۳۷۵). باباطاهرنامه. تهران انتشارات توس.
۳. اردلان، شیرین (۱۳۸۷). خاندان کرد اردلان، ترجمه مرتضی اردلان، تهران نشر تاریخ ایران.
۴. اردلان، خسرو بن محمد بن منوچهر (۲۵۳۶). لب التواریخ، تهران کانون خانوادگی اردلان.
۵. امان‌اللهی بهاروند، سکندر (۱۳۷۰). قوم لر. پژوهشی درباره پیوستگی قومی و پراکندگی جغرافیایی لرها در ایران. تهران انتشارات آگاه.
۶. بدلیسی، میر شرفخان (۱۳۹۳). شرفنامه. ترجمه به کردی عبدالرحمن شرفکندی. تهران نشر پانید.
۷. بدلیسی، شرف‌الدین بن شمس‌الدین (۱۳۴۳). شرفنامه، محمدعلی، تهران علمی.
۸. خاراکسی، ایزیدور (۱۳۸۱). کاروانسراهای اشکانی، ترجمه از یونانی به انگلیسی ویلفرد اچ سوف، ترجمه به فارسی همایون صنعتی. کرمان.
۹. دوبد، بارون (۱۳۸۸). سفرنامه لرستان و خوزستان. ترجمه محمدحسین آریا، تهران شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۰. راولینسون، هنری (۱۳۶۲). سفرنامه راولینسون. ترجمه سکندر امان‌اللهی بهاروند. تهران انتشارات آگاه.
۱۱. روحانی، بابا مردوخ (۱۳۶۴، ۱۳۶۶). تاریخ مشاهیر کرد، تهران. سروش (انتشارات صدا و سیما).
۱۲. روملو، حسین بیگ (۱۳۵۷). احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران انتشارات بابک.
۱۳. ساکی، علی محمد (۱۳۴۳). جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان. لرستان کتابفروشی محمدی خرم آباد.

۱۴. سلطانی، محمد علی (۱). تاریخ ایلات و طوایف کرمانشاه. تهران نشر سها.
۱۵. شعبانی، رضا (۱۳۷۳). تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، تهران.
۱۶. طاهری، طیب (۲۰۰۷). سرانجام (کلام‌های یارسان). عراق، سلیمانیه، انستیتو فرهنگی کرد.
۱۷. طاهری، طیب (۲۰۰۹). تاریخ و فلسفه‌ی سرانجام (شرحی بر نحله‌های فکری و اعتقادی کردستان)، هه‌ولیر ده‌زگای مکریانی.
۱۸. علی یزدی، شرف‌الدین (۱۸۸۷). ظفرنامه، مولوی محمد الهداد، کلکته.
۱۹. کوشا، محمد علی (۱۳۸۴). سیمای بیچارگروس و حسن‌آباد یاسوکند، تهران. چاپ سیروان.
۲۰. گلستانه، ابوالحسن بن محمد امین (۲۵۳۶). مجمل‌التواریخ، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، مؤسسه انتشارات و چاپ.
۲۱. فیلد، هنری (۱۳۴۳) مردم‌شناسی ایران، ترجمه عبدالله فریار، انتشارات کتابخانه ابن سینا.
۲۲. مرادی مقدم، مراد (۱۳۸۵). تاریخ سیاسی اجتماعی کردهای فیلی در عصر والیان پشتکوه (ایلا)، تهران انتشارات پرسمان: الماس دانش.
۲۳. مردوخ، محمد (۱۳۷۹). تاریخ مردوخ. تهران نشر کارنگ.
۲۴. مسعربن المهلهل، ابودلف (۱۳۵۴). سفرنامه ابودلف در ایران، تعلیقات و تحقیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی. تهران انتشارات زوار.
۲۵. مستوفی، حمدالله (۱۳۳۶). نزهة القلوب. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران انتشارات طهوری.
۲۶. مستوفی، حمدالله (۱۳۳۹). تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران انتشارات امیرکبیر.
۲۷. مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۶۸). سازمان اداری حکومت صفوی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چ چهارم، تهران، امیرکبیر.
۲۸. مینورسکی، ولادیمیر فنودوروویچ (۱۳۶۲). دوسفرنامه درباره لرستان. ترجمه سکندر امان‌اللهی بهاروند، لیلی بختیاری. تهران انتشارات بابک.
۲۹. مینورسکی، ولادیمیر (۲۰۰۶). مینورسکی و کورد، ترجمه انور سلطانی، هه‌ولیر، ده‌زگای مکریانی.
۳۰. مقدسی ابو عبدالله محمدبن احمد، شمس‌الدین (۱۳۸۵). احسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم. ترجمه دکتر علینقی منزوی، انتشارات کومش.
۳۱. نطنزی، معین‌الدین (۱۳۳۶). منتخب‌التواریخ. به تصحیح ژان اوین. تهران انتشارات خیام.

۳۲. نیدرمایر، اسکارفن (۱۳۶۳) زیر آفتاب سوزان ایران، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران نشر تاریخ ایران.
۳۳. نیکیتین، واسیلی (۱۳۶۶). کرد و کردستان، محمد قاضی، تهران نیلوفر.
۳۴. وان بروین سن، مارتین (۱۳۷۸). جامعه‌شناسی مردم کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران نشر پانید.
۳۵. وقایع‌نگار، علی‌اکبر (۱۳۶۹). بدایع‌اللغه، فرهنگ کردی فارسی، محمدرئوف توکلی، تهران.
۳۶. هورامانی، محمد امین (۱۳۸۵). میژووی هورامان، تهران انتشارات بلخ.
۳۷. یاسمی، رشید(؟). کرد و پیوستگی نژادی او، تهران. کتابخانه سقراط، بی‌تا.
۳۸. یعقوبی، ابن واضح (۱۳۵۶). البلدان، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مقالات

۳۹. آساطوریان، گارنیک (۱۳۷۴). قوم گوران، آیوازیان ماریا. تاریخ ایران شناخت، زمستان شماره ۱
۴۰. ولادیمیر، مینورسکی (۱۳۹۴). گوران، ترجمه سما سلطانی مجله مهاباد شماره ۱۷۶-۱۷۵
۴۱. اکبری، مرتضی؛ یاری، سیاوش؛ جمالی، همایون(). جایگاه و اقدامات ابوجعفر صیمری در تحولات سیاسی - اجتماعی عصر آل بویه. فرهنگ ایلام دوره هیجدهم، شماره ۵۴ و ۵۵: بهار و تابستان.
42. Glimpses of life and manners in Persia. Lady Sheil. London: John Murray, Albermarle Street 1856. 398/ 401/ 727.
43. Faylis, Kurds and Lurs: Ambiguity on the frontier of Iran and Iraq An overview of the literature Presented at the Third International Conference on Faylee Kurds, Brussels, European Parliament, 12 April 2018 by Martin van Bruinessen, Utrecht University.
44. Gorani Influence on Central Kurdish: Substratum or Prestige Borrowing? Michiel Leezenberg. ILLC - Department of Philosophy, University of Amsterdam.